

رواداری

در تاریخ فرهنگ ایران

جلد اول: تاریخ پیش و پس از اسلام

پژوهش و نگارش:
احد قربانی دهناری



- سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
فروست:
شابک:
وضعیت فهرست نویسی:
یادداشت:
موضوع:
موضوع:
موضوع:
موضوع:
موضوع:
رده بندی کنگره:
رده بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:
وضعیت رکورد:
- قربانی دهناری، احد، ۱۳۳۵
رواداری در تاریخ فرهنگی ایران / نویسنده احد قربانی دهناری.
تهران: افکار جدید
۱۶۸ ص.
مجموعه‌ی رواداری - ۱
۹۷۸-۶۲۲-۷۵۴۲-۸۳-۷
فیبا
کتابنامه.
رواداری (تساهل، تسامح و مدارا) در ادبیات [Toleration in literature]
ادبیات فارسی -- مجموعه‌ها [Persian literature -- Collections]
شعر فارسی -- مجموعه‌ها [Persian poetry -- Collections]
شاعران ایرانی -- سرگذشتنامه [Poets, Persian -- Biography]
ادبیات فارسی -- تاریخ و نقد [Persian Literature -- History and criticism]
PIR ۴۰۰۹
۸۳۵۳ / ۸۴۰
۷۶۲۸۸۶۵
فیبا

رواداری در تاریخ فرهنگی ایران

جلد اول: تاریخ فرهنگی پیش و پس از اسلام

مجموعه فرهنگ رواداری - ۱

پژوهش و نگارش: احد قربانی دهناری



رواداری در تاریخ فرهنگی ایران

جلد اول: تاریخ فرهنگی پیش و پس از اسلام

پژوهش و نگارش: احد قربانی دهناری

مجموعه فرهنگ رواداری ۱-

حروف چین: مینا مغانلو
دبیر گرافیک: سیده سمانه حسن زاده
طراح جلد: جواد آتشباری

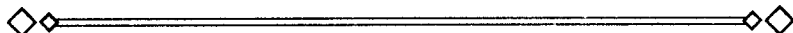
چاپ و صحافی: پردیس دانش
تیراژ: ۳۰۰ نسخه
نوبت چاپ: نخست ۱۴۰۰
بها: ۶۰,۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۴۲-۸۳-۷

نشانی: تهران، خیابان نواب صفوی شمال، نبش آذریباجان، جنب ایستگاه
متروی نواب، برج گردون، ورودی شمال، طبقه نهم، واحد ۹۰۳
کدپستی: ۱۳۱۹۶۵۳۸۸۶
تلفن دفتر و دورنگار: ۰۲۱۶۶۳۸۳۳۱۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

 nashreafkar@gmail.com
 @nashrafkar
 nashreafkar
 Fidibo.com/nashreafkar
 Taaghche.ir/nashreafkar

فهرست مطالب



پیش‌درآمد.....	۱
ضرورت رواداری.....	۱
تعریف رواداری.....	۳
ایرانیت و رواداری.....	۵
سپاس‌گزاری.....	۶
فصل نخست: رواداری در آیین‌های مردم ایران.....	۷
تعالیم زردشت: جدایی شهریاری و پیامبری.....	۷
هخامنشیان: هیچ قومی را اجبار به پیروی از کیش خودت نکن.....	۹
ارداویراف‌نامه: خشنودی آب، آتش، زمین و همه آفریدگان نیک.....	۱۳
تعالیم مانی: پرهیز از هرگونه جنگ و خشونت.....	۱۳
تعالیم مزدک: پیروزی نهایی با نور است.....	۱۵
قرآن: لا اکراه فی الدین.....	۱۸
فصل دوم: رواداری در سنت علمی و فلسفی ایران.....	۲۳
ابن مقفع: قربانی اصلاح‌طلبی و نواندیشی.....	۲۴
یعقوب‌کندی: حقیقت‌پژوهی بدون پیش‌داوری.....	۲۶
ابونصر فارابی: مبشر همزیستی مذهب‌ها.....	۲۶
ایران‌شهری: یکسانی همه شریعت‌ها.....	۲۷

- محمد بن زکریای رازی: ایمان به انسان و توان اندیشیدن او ۲۸
- بوعلی سینا: در دهر چو من یکی و آن هم کافر ۳۰
- ابن رشد: ستیز با جزم اندیشی مذهبی ۳۱
- اخوان الصفا: ستیز با خرافات با جنگ افزار دانش ۳۱
- شهاب الدین سهروردی: آن جام جهان نمای جم من بودم ۳۴
- عمر خیام: کای بیخبران، راه نه آنست و نه این ۳۵
- امام محمد غزالی: روا نباشد که سماع حرام باشد ۳۸
- فخر رازی: استاد شک فلسفی ۴۰
- فیض کاشانی: یاران می ام ز بهر خدا در گلو کنید ۴۱
- میرزا ابوالحسن جلوه: از خامی دیگ است ۴۲
- فصل سوم: رواداری در سنت عرفانی ایران ۴۳
- عرفان: حقیقت جویی، آزادگی و برابری اهل دیر و کنشت ۴۳
- هجویری: پشتیبان پرشور سماع، موسیقی و اشعار عاشقانه ۴۵
- قصاب آملی: راحتی خلق، نه وحشت خلق ۴۶
- ابوالحسن خرقانی: نان شب دهید و از نامش بپرسید ۴۶
- ابوسعید ابوالخیر: به عدد هر ذره راهی است به حق ۴۸
- حسن بصری: معرفت بی خصوصیتی است ۵۱
- رابعه عدویه: نفی منیت و خودپرستی ۵۲
- معروف کرخی: آرزوی خوشی در دو دنیا ۵۳
- بایزید بسطامی: هلاک عارف در بی حرمتی به خلق است ۵۴
- سهل تستری: دل انسان عزیزترین آفریده ۵۶
- ابوذکر ترک کشی: ساختن با دوست، زیستن با دشمن ۵۷
- روزیهان بقلی: صد هزاران پرده دارد عشق دوست ۵۷
- فضل الله نعیمی استرآبادی: پشتیبانی از فرودستان ۵۷
- عمادالدین نسیمی: مسجد و میکده و بتخانه یکی است ۵۹

سیف‌الدین باخرزی: فرار از آیین به سوی انسان	۶۲
نجم‌الدین زرکوب: دشمن ما را سعادت یار باد.....	۶۲
خواجہ عبداللہ انصاری: کافزون ز هزار کعبہ باشد یک دل	۶۲
شبلی: بخشایش هر دو قوم.....	۶۴
عین‌القضات: گفتا که مرا مجو به عرش و به بهشت	۶۴
شمس تبریزی: به داس دهر همان بدروی که می‌کاری.....	۶۶
ابن عربی: شفقت بر خلق خدا واجب‌تر از غیرت بر دین خدا.....	۶۷

فصل چهارم: زیست روادارانه و مقاومت فرهنگی علیه تعصب.....	۶۹
اسحاق موصلی: ستایشگر آواز.....	۷۰
راغب اصفهانی: واجب بودن شنیدن موسیقی	۷۰
جُنید نهاوندی: آیین سماع.....	۷۱
ابونواس: ستایشگر عشق و شادی.....	۷۱
رابعه قزداری: قربانی جسارت و عشق.....	۷۲
مهستی گنجوی: نه کافر مطلق نه مسلمان تمام.....	۷۳
شاه‌جهان بیگم: از بوریان زاهدان، بوی ریا آید به جان.....	۷۷
زیب‌النساء بیگم: طواف دلی کن که کعبه مخفی است	۷۸
سیف هروی: افشای سینه‌چاکان امر به معروف	۷۸
بشار بن برد: ترویج رواداری نژادی.....	۷۹
نظامی عروضی: راویت‌گر دادگر	۸۱
ابوالفضل بیهقی: سخنی نرانم که آن به تعصبی و تربیدی کشد	۸۱

فصل پنجم: رواداری در سنت ادبی ایران.....	۸۵
ابوشکور بلخی: خردمند هرگز نکوشد به جنگ	۸۵
طاہر جَغانی: هر مرغی را به پای خویش آویزند	۸۶
رودکی: مکن بد به کس گر نخواهی به خویش	۸۶

- ۸۸..... اسدی طوسی: تن مرده و جان نادان یکی است
- ۸۹..... فردوسی: ستایشگر پر شور خرد، دانش و کار و کوشش
- ۹۰..... فخرالدین اسعد گرگانی: میدان دوزخ بدان گرمی که گویند
- ۹۰..... منوچهری دامغانی: می بی چنگ منوش!
- ۹۱..... مسعود سعد سلمان: کز تن ماست آنچه بر تن ماست
- ۹۱..... ناصر خسرو: حاکم خود باش و به دانش بسنج
- ۹۴..... عنصرالمعالی کیکاوس: مستی چو کنی در خانه کن
- ۹۵..... انوری ابیوردی: افشای گدایان تاجدار
- ۹۶..... ابن یمن: اگر بد کنی چشم نیکی مدار
- ۹۷..... قطران تبریزی: بیداد رسد به هر که بیدادی کرد
- ۹۸..... نظامی گنجوی: کس نگوید که دوغ من ترش است
- ۱۰۰..... عبدالرحمان جامی: افشای واعظ خودبین، خرافات و عوام
- ۱۰۱..... عمرانی: افشای ریاکاران
- ۱۰۱..... مولانا ترکی قلندر: نقد نماز ریائی
- ۱۰۱..... رضی آرتیمانی: کعبه مقصود در دل است
- ۱۰۲..... نظام دستغیب: پرهیز آتش دوزخ از واعظ
- ۱۰۲..... کلیم کاشانی: چرا این همه مذهب در دین یک پیغمبر
- ۱۰۳..... بابا افضل کاشانی: از ما تو هر آنچه دیده‌ای مایه تست
- ۱۰۳..... سنائی غزنوی: همگان طالب‌اند و او مطلوب
- ۱۰۵..... فخرالدین عراقی: چو ز باده مست گشتم چه کلیسا چه کعبه
- ۱۰۶..... امیر خسرو دهلوی: کس نگوید که دوغ من ترش است
- ۱۰۷..... عطار نیشابوری: بخند ای زاهد خشک ارنه‌ای سنگ
- ۱۱۰..... عبدالرزاق اصفهانی: چند سختی با برادر؟ ای برادر نرم شوا!
- ۱۱۱..... پوریای ولی: بهشت و دوزخ با تست در پوست
- ۱۱۳..... سیف فرغانی: این تیزی سنان شما نیز بگذرد
- ۱۱۵..... میر سیدعلی همدانی: در دو عالم نیست ما را با کسی گرد و غبار

- باباطاهر همدانی: دلبر در کنشت و کعبه و بتخانه و دیر ۱۱۵
- مولوی: تا جینی کار خون آشامی است ۱۱۶
- کمال خجندی: برتری همت صاحب‌دلان از فردوس برین ۱۲۵
- علاءالدوله سمنانی: مقصود منم ز کعبه و بتخانه ۱۲۵
- سعدی شیرازی: بنی آدم اعضای یک پیکرند ۱۲۶
- اوحدی مراغه‌ای: اعتماد شیخ به چماق بیشتر است تا به خدا ۱۲۹
- عزیزالدین نسفی: بر خلق خدا دادگرانه حکم کن! ۱۳۰
- قاسم انوار: مقصود خدا عشق است باقی همه افسانه ۱۳۰
- سلمان ساوجی: سودت ندهد که خون به خون می‌شویی ۱۳۱
- حافظ شیرازی: جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ۱۳۲
- شاه نعمت‌الله ولی: دلم بگرفت از زهد ریایی ۱۳۶
- ظهیرالدین فارابی: طمع خوشه گندم مکن از دانه جو ۱۳۶
- عبید زاکانی: نقد سالوس، ریا و جنگ ۱۳۶
- محمود شبستری: بیفکن پوست، مغز نغز بردار ۱۳۹
- قاضی حسین میدی: صد دوست کم است و دشمنی بسیار است ۱۴۰
- بیدل دهلوی: طوفان مگر از عهده مذهب بدر آید ۱۴۱
- خیالی بخارایی: هرکس به زبانی صفت حمد تو گوید ۱۴۱
- عرفی شیرازی: مدارا با مسلمان و هندو ۱۴۲
- طالب آملی: کفر است در طریقت ما کینه داشتن ۱۴۲
- صائب تبریزی: می‌خورد بر هم جهانی چونکه یک دل بشکند ۱۴۳
- حزین لاهیجی: رو آتش می‌در زن این دفتر فتوا را ۱۴۴
- واعظ قزوینی: با خموشی می‌توان خاموش کردن کوه را ۱۴۴
- شیخ بهایی: من یار طلب می‌کنم او جلوه‌گه یار ۱۴۴
- فوجی: در کوچه ارباب ریا خانه نداریم ۱۴۶
- قدسی مشهدی: به دریا فکن دفتر عمر و زید ۱۴۶
- هاتف اصفهانی: یکسانی تلیث و توحید ۱۴۶

- آذر بیگدلی: حق به بنده نه روزی به شرط ایمان داد..... ۱۵۰
- یغمای جندقی: ز شیخ شهر، جان بردم به تزویر مسلمانی..... ۱۵۱
- فروغی بسطامی: رموز عشق با زاهد مگویند..... ۱۵۲
- میرزا ابوالقاسم توحید: داغ ما به دل داغ او به پیشانی..... ۱۵۲
- زرگر اصفهانی: دلم تنگ شد از زهد ریایی..... ۱۵۲
- قائمی شیرازی: شرمندۀ از گناه در خور عفو..... ۱۵۲
- میرزا فرهنگ شیرازی: آگاه به راه پنهانی میخانه..... ۱۵۳
- همای شیرازی: با زاهد افسرده مگویند که خام است..... ۱۵۳
- مدهوش تهرانی: زاهد برو تو زهد به کار عوام کن..... ۱۵۳
- قائم مقام فراهانی: زاهد چه بلایی تو؟..... ۱۵۳
- کتابشناسی..... ۱۵۵

پیش درآمد

این نوشته نگاهی دارد به رواداری (تساهل، تسامح و مدارا) در فرهنگ و ادب ایران با تکیه بر آثار مکتوب و تلاشی دارد برای درس‌گیری، جمع‌بندی و دریافت رهنمود.

رواداری می‌تواند زاویه دید سیاسی، اجتماعی، مذهبی، فلسفی، فرهنگی، قومی و یا اخلاقی داشته باشد و شکیبایی در اندیشه، گفتار، رفتار و اعمال دیگران را شامل شود. بزرگان ایران با وسعت مشرب تحسین‌برانگیزی بیشتر به رواداری مذهبی پرداخته‌اند؛ یعنی تحمل ادیان و مذاهب دیگران و همزیستی صلح‌آمیز با آن‌ها. شاید از آنجایی که در جامعه ما تنوع سیاسی هرگز وجود نداشته، آرزوی آن نیز انعکاسی قابل ملاحظه ندارد. از این رو، این نوشته بیشتر، تکیه بر رواداری مذهبی یا آزادی اعتقادات دینی دارد.

نگارنده بر این باور است که مشرب وسیع بزرگان ما، بلندنظری و جهان‌بزرگ و وجدان آزاد آن‌ها، ما را در تلاش امروزمان، برای ساختن جامعه‌ای بدون قهر و خشونت و مبتنی بر خلاقیت و سازندگی، آبادانی و احترام متقابل، و پرورش روح آزادگی و انسان‌دوستی و ترک تعصبات به نحوی کارا، یاری خواهد کرد.

ضرورت رواداری

کرامت و حقوق انسان، همگام با ارتقای شناخت بشر تکامل و ژرفش یافته است. جان بشریت از قشریت و تنگ‌نظری زخم‌های ژرف و جان‌فرسا برداشته است. از این رو، بسیاری از اندیشمندان، سیاست‌مداران و رهبران مذهبی از دیرباز به همزیستی مسالمت‌آمیز

اندیشه‌ها، ادیان، مذاهب، فرهنگ‌ها و سیاست‌ها نظر داشته‌اند و در این راستا تلاش نظری و عملی پیگیری کرده‌اند.

تاریخ ایران کم‌وبیش در تمامی طول خود شاهد حکومت تعصب، تنگ‌نظری و سخت‌گیری نسبت به اقلیت‌های سیاسی، مذهبی، فرهنگی و قومی بوده‌است. اندیشمندان، نواندیشان، دگران‌اندیشان و عادت‌شکنان هم از سوی حاکمان و هم از سوی توده‌ها، به شدت مورد آزار، شکنجه و پیگرد قرار گرفته‌اند. در سیاست، دگرگونی خواهی و در علم، تجربه‌گرایی و نوآوری با چماق تکفیر سرکوب شده‌است. مبارزه دائمی و غم‌انگیزی بین خردورزی و آزادی خواهی از یک سو و تعبد و استبداد از سوی دیگر، در سراسر تاریخ ایران در جریان بوده‌است.

هرچند حکومت‌ها و مذاهب رسمی، سیاست‌های تنگ‌نظرانه و قشری را اعمال می‌کردند، اندیشمندان و آزادگانی قد علم کرده و در مقابل آن‌ها مستقیم و غیرمستقیم ایستادگی کرده و نظرات روادارانه و انسان‌گرایانه را ترویج کردند. هرچند این اندیشه‌های روادار، در جامعه‌ای بسته و بدون حقوق انسانی و شهروندی شکل گرفت، هنوز این اندیشه‌ها با ژرفش کرامت و حقوق انسان در دوران ما صادق و معتبر است.

رواداری، سکولاریسم، حقوق بشر، احترام به حقوق فرد، برابری حقوق زن و مرد، حقوق کودک و حق شهروندی در دوران معاصر، جستارهایی نوین هستند و از درس‌گیری از فجایعی کلان چون دادگاه‌های تفتیش عقاید کلیسا^۱، جنگ‌های مذهبی اروپا، جنگ جهانی اول و دوم از یک سو و تلاش پیگیر فلاسفه، اندیشمندان، سیاست‌مداران انسان‌گرا برای ترسیم حدود حقوق و حرمت انسان از سوی دیگر، شکل گرفته‌اند. (نگاه کنید به کتاب رواداری: روند شکل‌گیری، ژرفش و نهادینه شدن آن در غرب از همین قلم). گفتارهای روادارانه و اندیشه‌های تساهل و آزادی عرفا و اندیشمندان ما، با آزادی و رواداری نظام‌مند اجتماعی مدرن همسنگ نیست. اولی آذرخش‌های جدا جداست که تلقی اخلاقی و انفرادی با تأثیر اجتماعی ناچیز از رواداری دارد و دومی مفهوم نظام‌مند اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حقوق شهروندی است در پی نهادینه کردن رواداری در اجتماع و روابط انسانی. مدارای سنتی، یک ارزش، فضیلت، روش و منش فردی است. بر کیفیت رفتار و برخورد

انسان در برابر انسان‌های دیگر دلالت و اشارت دارد و تا نهادینه شدن آن در روابط اجتماعی و نظام حقوقی جامعه و تا حق شهروندی پیگیری نمی‌شود. اما، رواداری مدرن یک ارزش، فضیلت، روش و باور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است که تحقق آن در یک نظام سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مبتنی بر ساخت‌های لازم رواداری، حقوق عمومی، جامعه مدنی، دست‌یافتنی است.

من ضمن پافشاری بر این ناهمانی، که هرگونه چشم‌پوشی از آن یک مردم‌فریبی دغلکارانه است، اعتقاد راسخ دارم که اندیشه‌های روادارانه بزرگان ایران، ما را در روند دشوار و توان‌فرسای تلاش در راه نهادینه کردن رواداری در جامعه ما کمک ارزنده خواهد کرد.

توده‌های مردم از آزادی و حقوق دموکراتیک فردی و اجتماعی، نهادهای دموکراتیک، حق فرد در تعیین سرنوشت خویش، آزادی احزاب سیاسی، تفکر مستقل و انتقادی و رواداری، تجربه و درک تاریخی ندارند. پیامد این عدم تجربه و درک تاریخی، عدم وجود زبانی مشترک، مؤثر و گویا بین توده‌ها و اندیشمندان ماست. این اندیشه‌های تابناک رسوب کارا در پندار، گفتار و کردار توده‌ها نداشته است. ترویج این اندیشه‌ها یکی از مهم‌ترین هدف این نوشته است. رسوب اندیشه رواداری در توده‌ها یک کار فرهنگی، هنری، ادبی، سیاسی دراز مدت و خستگی‌ناپذیر می‌طلبد.

پیش از طرح اندیشه‌های روادارانه بزرگان ما، بجاست که نگاهی بیندازیم به تعریف رواداری.

تعریف رواداری

رواداری (عربی، تساهل یا تسامح؛ انگلیسی، toleration؛ فرانسوی، tolérance؛ لاتین، tolerare؛ یونانی، τλιναι؛ و روسی، терпимость) همزیستی مسالمت‌جویانه، برابر حقوق و احترام‌آمیز با مخالفان سیاسی، مذهبی، فکری، فرهنگی، رفتاری و اخلاقی در جامعه است. رواداری درجه‌ای از بلوغ انسان و جامعه است که اکثریت صاحب قدرت با اقلیت فاقد قدرت همزیستی برابر حقوق دارد و اختلاف در افکار، عقاید، مذهب، رفتار، نژاد، قومیت و جنسیت منجر به تضییق و تبعیض اقلیت نمی‌شود.

رواداری دفاع از حق انتقاد و مخالفت است. دفاع از حق رزمیدن قهرپرهیز و بسیج شدن و بسیج کردن در پیشبرد اندیشه‌های انتقادی و مخالف است. رواداری از تکرار بی‌پشتوانه شعارهای انسان‌گرایانه و آزادخواهانه فراتر رفته و حرمت انسان را با هر اندیشه، نژاد و جنس پاسداری می‌کند.

بدیل رواداری انحصارطلبی، تعصب، قشریت، تنگ‌نظری، نهی، منع، تضییق، پیگرد، سرکوب، حذف و اخراج است. صاحبان قدرت سیاسی، اقتصادی و مذهبی هر گونه تفاوت و دگراندیشی در سیاست، مذهب و جهان‌بینی را با محور قرار دادن و مطلق کردن حقیقت خویش، با توسل به زور سرکوب و در نطفه خفه می‌کنند.

رواداری با تحمل، بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی مرز مشخص دارد. تحمل دگراندیشان از روی ناچاری و یا با ملاحظات سیاسی، اجتماعی و تاکتیکی، رواداری نیست. رواداری نیل به فضیلت و کمالی است که انسان در عین توانایی نه تنها از تحمیل ارزش‌هایی که خود به آن باور دارد به دیگران خوداری می‌کند، بلکه به آن ارج می‌نهد و از برابری و همزیستی ارزش‌های خود با دیگران احساس افتخار و خرسندی می‌کند. انسان روادار به خود و انتخاب خود اطمینان دارد و علی‌رغم توانایی تحمیل اراده و نظر خود به دیگران، به دلیل ایمان به حق طبیعی آزادی انسان، از آن اجتناب می‌ورزد.

ارجمندی و کرامت انسان تنها در ارزش نهادن به انتخاب انسان‌ها، ارج نهادن به حق انتخاب، قدرت تشخیص و داوری آن‌ها نمود پیدا می‌کند. نشانه رواداری در جامعه، آزادی و برابری حقوقی دگراندیشان، دگرباشان، نواندیشان، بدعت‌گذاران، عادت‌شکنان، اقلیت‌های سیاسی، فرهنگی، قومی و مذهبی است.

در جامعه روادار، هیچ دیدگاهی ادعای جامعیت، حقیقت و حقانیت مطلق ندارد. پیامد و دستاورد این نگرش، نیل به همزیستی مسالمت‌آمیز، همکاری سازنده، آرامش و آسایش و رفاه و شکوفایی همه‌جانبه انسانی، علمی، اقتصادی و فرهنگی است.

رواداری، مانند دموکراسی، پدیده‌ای عملی است. تنها با فرمان، موعظه، سخنرانی و بحث‌های نظری، در اعماق جامعه رسوب نمی‌کند. همچنان‌که با خواندن آیین‌نامه رانندگی، کسی راننده نمی‌شود و باید در ترافیک پشت فرمان نشست. رواداری را باید در هر

کجا هستیم و هر جا توان و امکان آن را داریم، تمرین کنیم: خانواده، مدرسه، دانشگاه، تیم ورزشی، در روابط بین شخصیت‌ها، گروه‌ها و احزاب سیاسی، در داخل ایران، در خارج از کشور.

آری، نازنین! کار بزرگی در پیش است. آستین بالا بزن!

ایرانیت و رواداری

جوهر ایرانیت چیست؟ یکی از راه‌های پاسخ‌دادن به این پرسش شاید دریافتن اندیشه‌ها و نوشته‌هایی باشد که ایرانیان به آن عشق می‌ورزند و آن را زمزمه می‌کنند و در گفت‌وگوهایشان از آن به‌عنوان حجت بهره می‌گیرند. در این جست‌وجو به «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک»، «میاژار موری که دانه‌کش است»، «بنی‌آدم اعضای یک پیکرند» و «آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است | با دوستان مروت با دشمنان مدارا» می‌رسیم.

هرچند تنگ‌نظری، قشریت، نواندیش‌ستیزی و دگراندیش‌گریزی در سراسر تاریخ رنجبار مردم ایران مسلط است و هرچند تحزب در سیاست و تنوع در فرهنگ هرگز تجربه نشده است، با این حال، ما به اندیشمندانی برمی‌خوریم که دارای عقاید و عمل توأم با سعه صدر و رواداری ژرف هستند، آشکارا و یا در پرده و کنایه و ایهام در مقابل قشریت ایستاده‌اند و به بی‌آزاری، انسان‌دوستی و همبستگی جهانی و رواداری ایرانیت دلبسته‌اند.

اندیشمندان ما فرزندان زمان خویش و پرورده جامعه سنت‌گرا و تنگ‌نظر خویش هستند. هرچند اندیشه‌های تابناک و انسان‌گرای آن‌ها به قلب‌ها، دستان و زانوان ما گرمی و توان می‌بخشد، اما برخی از این اندیشه‌ها، به‌ویژه راجع به زنان، نژادهای غیرایرانی و مذاهب غیراسلامی، خدانا‌پاوران و... با ارزش‌ها و هنجارهای جوامع مدرن همخوانی ندارد.

تلاش من در این نوشته آن است که برخوردی شبیه با برخورد علوم دقیقه با گذشته خود داشته باشیم. بدین‌سان که اندیشه‌های نادرست و نادقیق را به دور می‌اندازیم و درست‌ترها را که از کوره آزمون و محک تجربه، سربلند بیرون آمده‌اند، پیش رو قرار داده، سکوی پرش و پرواز به سوی آینده بهتر می‌کنیم. به زبان دیگر، نفی دیالکتیکی، در مقابل پذیرشِ دربستِ گذشته و یا نفی مکانیکی هر آنچه به گذشته تعلق دارد.

سپاس‌گزاری

در تدوین این مجموعه وامدار همه کسانی هستم که مرا در این کار کمک کرده‌اند. از خانواده‌ام؛ برادرم، قاسم قربانی؛ خواهرم زهره قربانی؛ و برادرزاده‌ام، بابک پرهام، که بخش زیادی از منابع این کتاب را در ایران تهیه کرده و برای من فرستاده‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنم. از دوستان ارجمندم اسداله پهلوان، قربانعلی رمضانی ایوکی و وحید امیری و استاد فرزانه و پرکارم، زنده‌یاد دکتر حسن انوشه که ویرایش نخستین کتاب را خوانده و نظرات اصلاحی و تکمیلی ارزنده داده‌اند، صمیمانه سپاس‌گزارم.

از آقای رضا نساجی - نویسنده، پژوهشگر و ویراستار - که بدون تغییر ساختار پیشنهادی او برای کتاب و بدون کمک‌های گوناگون او، بی‌شک کتاب این کیفیت را نداشت، صمیمانه تشکر می‌کنم.

شهریور ۱۴۰۰

احد قربانی دهناری

فصل نخست: رواداری در آیین‌های مردم ایران

ایرانیان در ساختن تمدن بشری نقشی افتخارآفرین دارند. زمانی که بربریت و توحش حاکم مطلق در روابط بین افراد و دولت‌ها بود، کوروش بزرگ امپراتوری بزرگ و رواداری بنا نهاد که ادیان و مذاهب و اقوام گوناگون به‌طور مسالمت‌آمیز کنار هم می‌زیستند. کوروش یهودیان را که ۵۸ سال در بابل اسیر بودند، در سال ۵۳۹ پیش از میلاد آزاد کرد و به آن‌ها اجازه داد به سرزمین‌شان برگردند و کشور و معابدشان را بسازند. سعه صدری که در تاریخ باستان سابقه ندارد.

زمانی که جنگ و جهل و بربریت بر بخش عمده جهان حاکمیت مطلق داشت، در ایران اندیشه‌های تابناک زردشت، مزدک و مانی ظهور کرد که در آن کرامت انسان و همزیستی او جایگاه ویژه دارد و رهنمود «گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک» هنوز کوتاه‌ترین و کاراترین رهنمود رواداری و همزیستی مسالمت‌آمیز است.

حق ما به این گذشته تابناک فقط با افتخار کردن به آن ادا نمی‌شود، بلکه با به‌کارگیری این سفارش‌ها و سرمشق‌گیری از این عملکردهای روادارانه و انسان‌گرایانه در زندگی روزانه و شرکت فعال در ساختن ایران و جهانی روادار و صلح‌آمیز و خشونت‌پرهیز ادا می‌شود.

تعالیم زردشت: جدایی شهریاری و پیامبری

یکی از کهن‌ترین رهنمودهای روادارانه را در آموزش‌های زردشت می‌توان یافت. زردشت (زاده ۶۵۰ پیش از میلاد) آیینی بر پایه‌های پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بنیان نهاد که تأثیری جهانی داشت. آیین زردشت مثبت و به آینده خوشبین است. انسان در

نبرد خویش با نابخردی و دروغ پیروز خواهد شد و راستی را در جهان می گستراند؛ جایی که انسان‌ها، حیوانات و گیاهان و تمامی هستی به همزیستی مسالمت آمیز رسیده و در آرامش به سر خواهند برد:

اینک من سروش، آن آوای درونی تو را که از همه آواهای شنیدنی رساتر است، فراز می خوانم تا به آرمان خود برسم و زندگانی درازی را بیابم و به شهریار منش نیک درآمده، بر راه راست راستی گام بزنم و به جایگاهی برسم که خدای دانا می باشد.
(سرود ششم، بند ۵)

زردشت از خشونت و جنگ و تحمیل آیین خود به دیگران بیزار بود. او گوهر انسان، خرد، دانش و وجدان را می ستود و تأکید داشت که شریف ترین انسان‌ها، کسانی هستند که اندیشه آزار کسان در آن‌ها نباشد:

... بشود که به دستیاری فرمانروایان خوب، آسیب و کشتار بند آید و آرامش به خانه‌ها و آبادی‌ها درآید و آزار ناپدید گردد. آن کس از همه والاتر است که راه کشتن را می بندد، بشود که چنین کاری هر چه زودتر انجام گیرد. (سرود هفدهم، بند ۸)

زردشت می خواهد با راستی و دانش، انسان را به خوشبختی، سعادت و آسایش رهنمون گردد، نه با تحمیل حقیقت خود به دیگران:

منم آن نیایشگر راستین که از راه راستی و با بهترین دانش و بینش خود، تو را درمی یابم و با این اندیشه در سر، می خواهم راین و راهنمایی برای مردم آزاد باشم. پس، ای خدای دانا، می خواهم تو را ببینم و با تو هم سخن شوم. (سرود ششم، بند ۶)

اوستا برای هر زردشتی سه وظیفه بزرگ و اساسی برمی شمارد:

- دشمن را دوست کن!
- پلیدی را پاکیزه بدار!
- نادان را دانا گردان!

وظیفه نخست رواداری و انسان دوستی را در دل بیدار و تقویت می‌کند. وظیفه دوم می‌کوشد تا با رفتار و کردار نیک خود، سرمشق دیگران شود و دیگران را پاک و منزه سازد و پلیدی‌های بیرون و درون را بزداید. وظیفه سوم شرکت و کمک به آموزش و پرورش دیگران است: بی‌سواد را سواد آموختن و بی‌دانش را دانش بخشیدن.

دین زردشت آموزش و پرورش نسل‌ها را به انسان توصیه می‌کند و در وندیداد می‌گوید: از سه راه به فردوس برین می‌توان رسید:

- اول، دستگیری از نیازمندان و بینوایان؛

- دوم، یاری کردن در ازدواج دو نفر بینوا؛

- سوم، کوشش و کمک به تعلیم و تربیت نوع بشر.

زرتشت بر خردورزی پافشاری می‌کند و خطاب به دخترش می‌گوید: «آن کسی را به همسری برگزین که «خرد» تو فرمان می‌دهد.»

در ایران باستان، قبل از گسترش قدرت و چیرگی همه‌جانبه مغان بر امور مادی و معنوی و برقراری حکومت مذهبی، شهریار و پیامبری دو مقوله جدا و مکمل یکدیگر بودند. گشتاسب دین زردشت را پذیرفت و سوگند یاد کرد که آیین او را در ایران رواج دهد و در مقابل زردشت نیز بهره‌ای از «نور ایزدی» به گشتاسب ارزانی داشت. این اندیشه جدایی نسبی شهریار و پیامبری با اصل جدایی دین و دولت در دموکراسی جدید شباهت دارد و به روشنی در مقابل اندیشه خلیفه و امام به عنوان رهبر هم سیاسی و هم مذهبی قرار دارد.

هخامنشیان: هیچ قومی را اجبار به پیروی از کیش خودت نکن

در امپراطوری هخامنشی (۳۳۰-۵۵۰ پیش از میلاد) ملل غیرایرانی در حفظ زبان، دین، آداب و رسوم و نظام اجتماعی خود آزاد بودند. این آزادی در دوران حکومت کوروش و داریوش برجسته بود و تاریخ‌نگاران و اندیشمندان پژوهشگر در حوزه رواداری، آن را نمونه‌ای از امپراطوری روادار در تاریخ می‌دانند (Walzer, ۱۹۹۷). ولی، این رواداری در دوران کمبوجیه و خشایارشا و دیگران کمرنگ و به تدریج محو شد.

کوروش و داریوش ملل گوناگون را با حفظ ویژگی‌هایشان زیر چتر دولتی یگانه و متمرکز

درآوردند. ملل شکست خورده قادر به حفظ و تکامل و باروری فرهنگ خویش بودند؛ که از آن میان می‌توان از یونانیان و یهودیان نام برد. یونانیان آسیای صغیر قادر به توسعه و تکامل فرهنگ خویش شدند. یهودیان از اسارت بابل آزاد و به وطن خود بازگشتند و کتب مذهبی خود را تدوین کردند.

پیر بریان^۱ در کتاب امپراتوری هخامنشی^۲ از کوروش این‌گونه نقل می‌کند:

چون به بابل درآمدم، به شادی و خوشی در کاخ شاهان نشیمن کردم. «مردوک» خدای بزرگ بابل، مردمان آزاده بابل را به سوی من گرداند و من هر روز بر پرستش اوروی آوردم، سربازان بی‌شمار من به آرامش به بابل درآمدند. اجازه رفتار دژخیمانه با «سومر» و «آکد» ندادم. یوغ ننگین را از گردن آن‌ها برداشتم. خانه‌های فرو ریخته‌شان را از نو ساختم و ویرانه‌ها را پاک کردم. «مردوک» خدای بزرگ از کارهای نیکم شاد شد و از روی مهر، مرا آفرین گفت. من کوروش، شاهی که او را پرستش می‌کند و کمبوجیه پسر من و همه سربازانم، بی‌ریا و با شادی خداوندگارش را ستودیم.

ارتش بزرگ من به آرامش و صلح وارد بابل شدند. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید.

من برای صلح کوشیدم. «نبونید» مردم در مانده بابل را به بردگی کشیده بود. کاری که در خور شأن آنان نبود. من برده‌داری را برانداختم. به بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و کسی آنان را نیازارد.

فرمان دادم که هیچ کس، اهالی شهر را به قتل نرساند. «مردوک» از کردار نیک من، کوروش که ستایشگر او هستم، خشنود شد. بر پسر من کمبوجیه و همچنین بر همه سپاهیان من، برکت و مهریانی ارزانی داشت. همگی شادمان و در صلح و آشتی مقام بلندش را ستودیم. همه پادشاهان جهان از «دریای بالا» تا «دریای

پایین» [دریای مدیترانه تا خلیج فارس]، همه مردم سرزمین‌های دور دست، همه پادشاهان چادرنشینان، مرا، خراج گذاردند و در بابل بر من بوسه زدند. من شهرهای «آگاهده»، «اشنونا»، «زیمبان»، «مِتونرو»، «دیر»، سرزمین «گوتیان» و شهرهای کهن آنسوی «دجله» که ویران شده بود را از نو ساختم.

فرمان دادم تمام نیایش‌گاه‌هایی که بسته شده بود را بگشایند. همه خدایان این نیایش‌گاه‌ها را به جای خود بازگرداندم. همه مردمانی که پراکنده و آواره شده بودند به وطن خود برگرداندم. خانه‌های ویران آنان را آباد کردم. همه مردم را به «همبستگی» فراخواندم. همچنین پیکره خدایان سومر و آکد را که «نبونید» بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود، به خشنودی «مردوک» به شادی و خرمی به نیایش‌گاه خودشان بازگردانم. بشود که دل‌ها شاد گردد. هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم خواستار زندگی بلند باشند. بشود که سخنان پربرکت و نیک‌خواهانه برایم بگویند. بشود که آنان به خدای من «مردوک» بگویند:

به کورش پادشاهی که ترا گرامی می‌دارد و پسرش کمبوجیه جایگاهی در سرای سپند ارزانی ده. بی‌گمان در روزهای سازندگی همگی مردم بابل، پادشاه را گرامی داشتند و من برای همه مردم، جامعه‌ای آرام فراهم ساختم، صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطا کردم. برج و باروهای بزرگ شهر بابل به نام «ایمگور-انلیل» را استوار گردانیدم، دیوار آجری خندق شهر را که هیچ یک از شاهان پیشین با بردگان به بیگاری گرفته شده به پایان نرسانیده بودند، به انجام رسانیدم. دروازه‌هایی بزرگ برای آن‌ها گذاشتم با دره‌ایی از چوب سدر و روکشی از مفرغ.

داریوش از تحمیل کیش خویش به دیگران دوری می‌جوید و در وصیت‌نامه‌اش به خشایارشا پافشاری می‌کند:

همواره حامی کیش یزدان‌پرستی باش، اما هیچ قومی را مجبور نکن که از کیش تو پیروی نمایند و پیوسته و همیشه به‌خاطر داشته باش که هرکس باید آزاد باشد و از هر کیشی که میل دارد پیروی نماید.

در ایران باستان، همان گونه که از داستان های شاهنامه نیز استنباط می شود، زنان مقامی شایسته دارند. تحقیقات مرتضی راوندی در تاریخ اجتماعی ایران می گوید: چنان که سوابق نشان می دهد، حجاب به صورت غیرجدی و آمیخته با تساهل فقط در بین طبقات ممتاز وجود داشت. معاشرت دختران و پسران قبل از ازدواج معمول بود. زنان مخصوصاً آنان که وابسته به طبقات پایین بودند در فعالیت های گوناگون اقتصادی و اجتماعی شرکت می جستند.

پیش از پیدایش حکومت هخامنشی، یعنی در زمان مادها دختر و داماد پادشاه می توانستند جزو وارثین وی باشند. با روی کار آمدن هخامنشیان، قوانینی وضع شده که وضعیت زنان را بهبود بخشید و نمونه آن در قوانین آن زمان کشورهای دیگر یافت نمی شود. مشهودترین نمود برابری حقوق زنان و مردان در ایران باستان، امکان انتقال سلطنت از پادشاه به دخترش بود. آخرین پادشاه مادها «آستیاک»، دارای فرزند پسر نبود و دخترش شاهزاده ماندانا، مادر کوروش کبیر، در انتقال قدرت به کوروش نقش مهمی را بازی کرد.

در زمان هخامنشیان، زنی به نام «آرتمیس» برای نخستین بار در تاریخ به مرتبه دریاسالاری خشایار شاه رسید. فرمانده «آرسیاب» زنی داشت به نام «پانته آ»، که فرمانده گارد جاویدان بود. «استاتیرا»، دختر داریوش سوم فرمانده نیروهای جنگی آن زمان بود. آذر می دخت، دختر خسرو پرویز، پس از مرگ خواهرش پوران دخت، به پادشاهی رسید. «آرتونیس»، یکی از شجاع ترین فرماندهان جنگی زمان داریوش بود و «پری ساتیس»، زن داریوش دوم در زمان حکمرانی شوهرش از ارتشبدان آن زمان به شمار می رفت. «آرتادخت»، رئیس خزانه پادشاه چهارم اشکانی بود. «سورا»، دختر اردوان پنجم در نیروی ارتشی پدر سمت سپهبدی داشت. «پرین»، دختر قباد، مشاور امور قضایی ساسانیان بود و «آزاد دیلمی»، فرمانده یک دسته مبارز بود که در گیلان، سال ها علیه متجاوزین به ایران جنگید و سرانجام کشته شد.

زنان در ایران باستان، حتی می توانستند به مرحله «زوت»، برسند؛ یعنی درجه ای در مقام بالای مذهبی که لازمه آن، فراگیری علوم دینی تا بالاترین مرحله آن بود.

ارداویراف‌نامه: خشنودی آب، آتش، زمین و همه آفریدگان نیک

ارداویراف نام موبدی است که به عقیده پارسیان معراج کرده بود و ارداویراف‌نامه معراج‌نامه اوست. این کتاب به زبان پهلوی، عروج و سیر ارداویراف به پل داوری (چینود پل)، برزخ (همیستان)، دوزخ و بهشت را توصیف می‌کند. در ۱۰۱ فصل (فرگرد)، حال و روزگار نیکوکاران و بدکاران را در جهان دیگر از روی مشاهدات خود شرح می‌دهد.

گریستن در مرگ خویشاوندان و نزدیکان در آیین مزدیسنا بسیار ناشایست است و در کتاب‌های دینی از آن به‌عنوان گناه یاد می‌کنند. او در فرگرد ۱۶ می‌نویسد که پیش از رسیدن به «چینود پل» رودی بزرگ و هولناک و بد بو و تار دیدم عده‌ای به آسانی از آن عبور می‌کردند، جمعی به سختی و برخی هرگز نمی‌توانستند عبور کنند. سروش پاک و ایزد آذر توضیح دادند که این رود، آن اشک بسیار است که مردمان از پس درگذشتگان از چشم ریختند و شیون و مویه و گریه کردند. آن‌ها که نمی‌توانند بگذرند، کسانی هستند که شیون و مویه و گریه بسیار کردند و آن‌ها که آسانتر، کسانی هستند که کم مویه کردند. به ارداویراف توصیه می‌شود که به جهانیان بگو شما به گیتی شیون و مویه و گریستن، نادانانه مکنید، چه به همان اندازه بدی و سختی به روان گذشتگان شما می‌رسد.

پاکیزه نگه داشتن محیط زیست و به‌ویژه پاکیزه نگاه داشتن آب بی‌چون و چرا توصیه شده و از کشاورزی و دامپروری ستایش فراوان به عمل آمده است. در فرگرد ۱۳ آمده است: «در بهشت، دیدم روان زنان بسیار نیک‌اندیش، بسیار نیک‌گفتار، بسیار نیک‌کردار را، با پوششی آراسته به زر و سیم و گوهر،.... گفتند این روان آن زنان است که به گیتی آب و آتش و زمین و گیاه و گاو و گوسفند و همه آفریدگان نیک اهورامزدا را خشنود کردند.»

تعالیم مانی: پرهیز از هرگونه جنگ و خشونت

مانی پسر فاتک (۲۷۷-۲۱۶ م.) در نزدیکی تیسفون بدنیا آمد. پس از مسافرت به هند و آشنایی با مذهب بودایی، آیین خود را با بهره‌گیری از مذاهب زردشتی، بودایی و مسیحی و اسطوره‌ها، در کتاب شاهپورگان بیان و به شاپور اول پادشاه ساسانی پیشکش کرد.

مانی بر این عقیده بود که جهان بر مبنای روشنائی و تاریکی است و از همین رو است

که خوبی و بدی وجود دارد. در باور مانویان در نهایت روشنایی (خوبی) چیره خواهد شد و همه جا را فرا خواهد گرفت.

در آیین مانی بر خودداری از قتل نفس، حتی در مورد حیوانات، نخوردن شراب، دوری از زن و جمع نکردن ثروت پافشاری شده است. این اصول، واکنشی در مقابل زندگی پرتجمل طبقات حاکم و پادکاری در برابر بحران اجتماعی پایان حکومت اشکانی و آغاز حکومت ساسانی است. شاپور و هر مزد مانعی برای نشر افکار مانی ایجاد نکردند. زیرا با وجود مخالفت با غارتگری و سودجویی طبقات حاکم، از جانبی مردم را به مخالفت با هر گونه جنگ و خشونت رهبری می کرد و از جانب دیگر از قدرت گسترده مغان می کاست. آیینی که مانی پایه گذاری کرد، در سرزمین های وسیعی از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام، پیروان بی شماری یافت و هم آورد پرکشش آیین های زردشتی، یهودی، مسیحی و اسلام شد.

آیین مانوی دارای سه اصل برجسته است که جذبه و ماندگاری آن را توجیه می کند:

- دانش پژوهی راه رستگاری است؛

- خدمت به پادشاهان و خلفا نكوهیده است؛

- خشونت به هر شکل و در هر زمینه ای نفی و طرد است.

مانی برخلاف زردشتیان، یهودیان، مسیحیان و مسلمانان تنها ایمان مذهبی را برای رستگاری بسنده نمی دانست و معتقد بود پاکی و رستگاری راستین تنها با تعمید، غسل، وضو و مراسم دیگر به دست نمی آید، بلکه پاکی و رستگاری راستین با دوری از هرگونه کردار، گفتار و اندیشه ناپسند و کسب دانش فراچنگ خواهد آمد. از نظر مانویان، هیچ حقیقتی بدون عقل و منطق آشکار نمی شود و اسطوره ها وسیله مهمی در شناخت هستند. این نوید که انسان می تواند با رهاشدن از چنبره ایمان و سنت و روی آوردن به نیروی خرد به سوی خداوندگار بازگردد، عامل مهمی بود که بسیاری به آیین مانوی گرویدند.

آنچه از منظر سنت رواداری در آیین مانوی بیش از همه لازم به توجه می نماید، این است که در باور مانویان سرچشمه همه ادیان مشترک است و همگی هدفی جز رسیدن به روح انسانی ندارند. آتش زردشتیان، کتاب یهودیان و صلیب مسیحیان تنها نمادی از راستی

است. نمادی که مقدس نیست. مانی روحانیون آیین‌های دیگر را نابکارانی می‌دانست که با مقدس کردن نمادها و تفسیرهای انحرافی از آن آیین‌ها، خود را به حکومت‌ها نزدیک و در نهایت از مردم دور شدند. مانی ضمن اینکه خود را واپسین پیامبری می‌دانست که مدعی بود حقیقت تام را برای همهٔ جهانیان نه قوم خاصی آورده است، هیچ‌گاه در خدمت سلاطین و قدرتمندان درنیامد. موعظه‌های خود را به همهٔ زبان‌های بزرگ جهان با نقاشی‌های گویا منتشر کرد، تا درکش برای مردم کوچه و بازار آسان باشد.

مانویان همانند بوداییان، قهرپرهیز بودند. با جنگ و خونریزی به شدت مخالفت می‌کردند. آن‌ها حتی از ریختن خون جانوران موزی اکراه داشتند. اما این صلح‌خواهی و پرهیز از ستیزه‌جویی آن‌ها به این معنا نبود که در مقابل ستمکاران و زورمندان سر تسلیم فرود بیاورند؛ به روش خود روبه‌روی زورمندان ایستادند و متحمل همه‌گونه رنج و مرارت شدند.

جنبش معنوی مانی به سرعت در جهان گسترش یافت. پیشوایان زردشتی و مسیحی که با هم دائماً در نبرد بودند، برای سرکوبی مانویان متحد شدند و در دوران بهرام اول در جریان محاکمه‌ای نمایشی و مسخره مانی را به مرگ محکوم نمودند. از آن پس، کشتار پیروان مانی آغاز شد و مغان بسیاری از مردم را به جرم زندیک [زندیق] بودن کشتند. مانویان از شرق در آسیای میانه و سرحد چین و تا غرب در روم پراکنده شدند. در غرب گروه‌های مذهبی مسیحی تحت تأثیر مانویت مانند آلبیزوا^۱، بوگومیلیه^۲ و کاتار^۳... پدید آمدند که همه آن‌ها هم به دست کلیسا با خشونت بی‌سابقه قلع و قمع شدند.

تعالیم مزدک: پیروزی نهایی با نور است

مزدک پور بامداد (۵۲۹ - ۴۵۰ م.) رهبر جنبش سترگ اجتماعی برابری‌خواه دوران ساسانیان است. در آیین مزدک نور آگاه، ولی ظلمت کور است. حرکت نور ارادی و حرکت ظلمت غیرارادی است. پیروزی و چیرگی نور ضروری و قطعی و پیروزی و چیرگی ظلمت تصادفی و موقتی است. مزدک تأکید می‌کند پیروزی نهایی با نور است.

در آیین مزدک بر بی‌آزاری تأکید شده و او کشتن و زیان رساندن به دیگران را اکیداً ممنوع کرد.

مزدک می‌گفت خداوند آسمان‌ها مانند پادشاهی بر تخت نشسته و چهار قوه در برابر او ایستاده‌اند و بایاری شش وزیر که در بین دوازده روح در حرکت هستند، امور گیتی را اداره می‌کند. این چهار قوه شعور، عقل، حافظه و شادی هستند. شش وزیر سالار، پیشکار، باروان، کاردان، دستور و کودک هستند. دوازده روح خواننده، دهنده، ستاننده، برنده، خورنده، دونده، خیزنده، کشنده، زننده، کننده، بیننده و شنونده هستند. انسان این چهار قوه و شش وزیر را در اختیار دارد و می‌تواند ارواح ۱۲ گانه را در خود جمع کند و به مرتبه والا برسد. مزدک به شادی و موسیقی ارجی نمایان می‌گذاشت.

به نظر مزدک، اهورامزدا نعمات مادی را یکسان در دسترس مردم قرار داده است و نابرابری از آنجا برخاست که کسانی از طریق قهر و جبر خواسته‌اند اموال متعلق به دیگران را تصرف کنند. خانم بیگولوسکایا^۱، تاریخ‌دان و ایران‌شناس روسی، حدس می‌زند که این آموزش مزدک مستقیماً به مسأله تلاشی املاک مشاع دهقانان آزاد (کدگ‌ها و ویس‌ها) مربوط است. بنا به استدلال وی در کتاب پهلوی ماتیکان هزار داتستان (تفسیر مجموعه قوانین) و اسناد مکشوفه در اورامان دلایل متعددی وجود دارد که اشراف اراضی دهقانان را به زور غصب می‌کردند و یا دهقانان بی‌پا ناچار می‌شدند زمین‌های خود را به آن‌ها بفروشند. مشاهده این جریان در ذهن مزدک این اندیشه را که غصب و تصرف قهری منشأ «نابرابری» است، پدید می‌آورد. پس نابرابری در تقسیم خواسته‌ها و نعمات مادی ریشه ظلم است و راه نیل به عدالت رفع نابرابری، یعنی استقرار مساوات، در برخورداری از نعمات مادی است. خواجه نظام الملک در سیاست‌نامه این مطلب را چنین بازگو کرده است:

مزدک گفت مال بخشیده‌ایست میان مردمان که همه بندگان خدایند و فرزندان آدمند و به چه حاجتمند کردند باید که مال یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی‌برگی نباشد و درماندگی. متساوی دلی باشد.

ثعالبی در ملوک الفرس و سیرهم از قول مزدک می‌نویسد:

خداوند وسیله معیشت را در زمین نهاد تا مردم آن‌ها را به تساوی میان خود تقسیم کنند چنانکه هیچ یک از آنان نتواند بیش از سهم خود بگیرد، اما مردم به یکدیگر ستم ورزیدند و در پی آن بر آمدند تا بر دیگری برتری یابند؛ زورمندان ناتوانان را بشکستند روزی و دارایی را برای خود گرفتند. بسیار ضروری است که از توانگران بگیرند و به تهیدستان دهند چنانکه همه در دارایی برابر گردند. هر آنکه در خواسته، زن و کالا فزونی حق او بر آن‌ها بیش از دیگران نیست.

به نظر مزدک، نابرابری و عدم مساوات موجود در جامعه، ریشه کین و رشک و خشم و جنگ است و زندگی بشری را تیره ساخته. اگر نابرابری در استفاده از نعم مادی از میان برود، پایه مادی و اجتماعی این بلاهای اجتماعی نیز از میان خواهد رفت و کین و رشک و خشم و جنگ جای خود را به آشتی و مهر و دوستی و داد خواهد داد. مبارزه در راه پیروزی نور همان تلاش در راه پیروزی برابری، دادگری، مهر، آشتی و دوستی است و همه این‌ها نبرد اهورایی و ایزدی علیه اهریمن است. فردوسی این آموزش‌ها را در شاهنامه بدین‌گونه به نظم در آورده است:

بپیچاند از راستی پنج چیز	که دانا بر این پنج نفزود نیز
کجارشک و کین است و خشم و نیاز	به پنجم که گردد بر او چیره آز
همی گفت هر کو توانگر بود	تهیدست با او برابر بود
نباید که باشد کسی برفزود	توانگر بود تار و درویش پود
جهان راست باید که باشد به چیز	فزونی توانگر حرامست نیز
زن و خانه و چیز بخشیدنست	تهیدست کس با توانگر یکیست
من این را کنم راست تا دین پاک	شود ویژه پیدا بلند از مغاک